

-در قرن بیستم، انقلاب بزرگ و تمام‌عیاری رخ داد؛ و آموزش در شکل دادن و نیروبخشیدن به دگرپرسی نقش بسیار مهمی ایفا کرد.

تغییر در بسیاری از کشورها، شامل سرنگونی قهری حاکمیت موجود و نابودی جوانب منتخب و خاصی از فرهنگ و تربیت سنتی بود. در چنین مواردی نوعاً آموزش به گونه‌ای سنجیده به خدمت اهداف جامعه نوین درآمد تا انقلاب را توسعه دهد و به آن عمق و دوام بخشد. در مناطق دیگری از جهان، تغییرات پردامنه‌ای از مسیر انقلاب اجتماعی خاموش روی داد. توسعه صنعتی، پیشرفت علمی و تکنولوژیک، و رشد شهرنشینی، تحولات بنیادینی در سازمان اجتماعی، تدابیر فرهنگی، نمادها و نشانه‌های ذوقی و عادات فرهنگی پدید آورد.

در چنین جوامعی که علوم و پژوهش و فن‌آوری به سراغشان شتافت، رفاه مادی فزونی گرفت و اقدامات بیشتری برای تأمین رفاه عمومی محقق شد. در این دگرپرسی نمی‌توان از نقش و سهم محوری آموزش روی برتافت. آموزش در عصری که سپری شد، از سویی مکلف شد، نیروهای نوین قرن و اثرش را بر جوانانی که همدوش با آنها رشد می‌کنند، توصیف و تبیین کند؛ و از سویی پذیرنده جستجو و تدارک دانشها و مهارت‌های فکری و اجتماعی خاصی شد که ادراک انقلاب و صیانت و بسط آن را امکان‌پذیر می‌ساخت؛ و سرانجام در پایان قرن، موفق شد که مراتب شوقمندی انسان را به فراگیری و شرایط اجتماعی و اقتصادی بهتری که به‌ارمغان می‌آورد، افزایش دهد.

مدارس، از کودکستان تا دانشگاه، در مرکز کوششهای تربیتی جامعه نوین قرار دارد. بی‌شک اثرات تربیتی بسیاری دیگری نیز در کار است اما در عصر جدید، این مدارس متنوع و متکثر است که به گونه‌ای سنجیده در مقیاس پهن‌آور نباشد و با عزم عمومی و تخصصی بسیاری رشد کرده‌است. برنامه‌های آن، سازمان آن، فرآیندهای تربیتی آن، آرای نهفته در پس آن، پیوند آن با نهادهایی چون سازمانهای فرهنگ پرور و فرهنگ‌ساز و همچنین تأثیر آن بر زندگی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، همه باهم، مطالب فراوان و ذی‌قیمتی درباره رشد و توسعه جامعه بشری معاصر فراهم می‌آورد.

-در طلوع قرن بیستم اگر مردم جهان از آموزش رسمی محروم بودند، سه چهارم جمعیت جهان در کشورهای زراعتی می‌زیستند و تغییرات تربیتی به وقوع پیوسته در هزار سال گذشته اثر چندانی بر آنان نگذاشته بود. در سال ۱۹۰۰ قریب هفتاد درصد از جمعیت بالای پانزده سال جهان و ۹۵ درصد از همین جمعیت در کشورهای کم‌پیشرفته از نعمت سواد



مدرک تحصیلی نماد، رسم یا ارزش؟

علی‌رضا یاوندیان

مدرک تحصیلی / نماد، رسم یا ارزش؟



بی بهره بودند. صرف باسواد شدن، خود همواره مسأله‌ای رام‌نشدنی بود. حد لجاجت آن را می‌توان باتوجه به این نکته دریافت که نیم قرن بعد در سال ۱۰۵۰ ارقام یادشده به ترتیب و به تقریب ۴۴ درصد و ۶۴ درصد و در سال ۱۹۷۰، ۳۴ درصد و ۵۰ درصد بود.^(۱)

در پاره‌ای از کشورها به مانند ایران و هندوستان و چین که بی‌سوادی بیداد می‌کرد، پشتوانه‌های فرهنگی دیرپا و شکوفایی نیز وجود داشت؛ ولی در آغاز قرن بیستم هنوز در انحصار عده‌ای محدود بود. از این کشورها تنها ژاپن بود که در نیمه دوم قرن نوزدهم به پیشرفتهای چشمگیری دست یافته و به عنوان کشور نمونه مورد مطالعه کشورهای دیگر قراره آسیا قرار گرفته بود.

در میان ملل پیشرفته‌تر و صنعتی‌تر آمریکای شمالی، اروپای غربی و مستعمرات انگلیسی استرالیا و نیوزیلند، آموزش همگانی به خوبی پا گرفته بود. دست کم شش سال آموزش ابتدایی اجباری برای همه کودکان در آغاز قرن بیستم امری عادی بود؛ گسترش چشمگیر آموزش متوسطه همگانی مورد ملاحظه جدی قرار داشت و نظام آموزش عالی محدود ولی روبرو رشدی در کار بود.

در سال ۱۹۰۰ در ایالات متحده قریب به ۷۲ درصد از گروه سنی ۵ تا ۱۷ سال به مدرسه می‌رفتند. این نسبت در انگلستان ۶۴ درصد و در استرالیا ۵۲ درصد بود.

در اروپا و آمریکای لاتین، آموزش ابتدایی و متوسطه لزوماً در پی یکدیگر نبودند. آموزش ابتدایی برای عموم مردم بود؛ و گرچه در بعضی مدارس ابتدایی عالی‌تر می‌توانست دو یا سه سال نیز در سطح متوسطه پیش برود، اما شاگردان را - به جز چند نفری که از دیگران سر بودند - برای آموزش متوسطه کامل آماده نمی‌کرد. آموزش ابتدایی خودبسنده بود و با آموزش متوسطه پیوندی نداشت. اگر به چیزی می‌انجامید، آن نوعی آموزش حرفه‌ای مقدماتی بود.

نظام مدارس در آمریکای شمالی ساختار متفاوتی داشت. در آن جا طبق یک قاعده کلی، آموزش ابتدایی، مرحله اول را تشکیل می‌داد و به آموزش متوسطه منتهی می‌شد. هر چند شمار کسانی که دوره متوسطه را به پایان می‌رساندند، هنوز اندک بود و حضور در دبیرستان به طبقه اجتماعی بستگی داشت. به رغم این ادعای مدیر یک مدرسه که «... امروزه بچه‌های مردم عادی شهر و روستا هستند که کلاسهای درس ما را پر می‌کنند...»^(۲) عموم مردم تحصیل راتا پایان دوره دبیرستان ادامه نمی‌دادند. در سال ۱۹۰۰ نسبت شاگردان دبیرستانی در ایالات متحده آمریکا از هر کشور دیگری بالاتر بود. اما میزان ترک تحصیل نیز هنوز بالا بود؛ و تعیین‌کننده آن تنها ملاحظات آموزشی نبود. تاسالها، هم فرصت اتمام

دوره محصل از مدارج تحصیلی بستگی به عوامل اجتماعی - اقتصادی چندی مانند محل اقامت، پیشه، درآمد و آمال والدین او داشت.

قرن نوزدهم شاهد پیشرفت نظام جامعی از مدارس فنی در اروپا بود که در ربع پایانی قرن توجه آموزشگران و شهروندان علاقه‌مند به امور عامه را در بسیاری از کشورهای دیگر به خود جلب کرد؛ این مهم بخصوص در آلمان بسیار چشمگیر بود؛ در خارج از این کشور، برای آموزش فنی و بازرگانی تدارک ناچیزی دیده شده بود ولی در کشورهایمانند فرانسه، انگلستان، ایالات متحده آمریکا و ژاپن - که تجارت و تولید در حال توسعه یا توسعه یافته بود، در آغاز، گفتگوی بسیار و سپس تا سال ۱۹۰۰ تلاشی اندک به منظور تأمین تسهیلات بیشتر برای آموزش فنی صورت گرفت. آموزش عالی نیز هم در رشته‌های تخصصی و هم در رشته‌های عمومی تکانی خورد.

تعداد دانشگاهها و به ویژه مدارس تربیت معلم در ربع آخر قرن نوزدهم در همه کشورهای پیشرفته چندبرابر شده بود. با این حال، دانشگاهها هنوز فقط نخبگانی را می‌پذیرفتند که به دنبال رقابت در مدارس متوسطه برگزیده شده بودند. مدارس تربیت معلم نیز گرچه کمتر دست به گزینش می‌زدند، در آینده برای پذیرش دانشجو به مدارس متوسطه روی می‌آوردند.

در پیشرفته‌ترین کشورها تا سال ۱۹۰۰ بر آموزشگران آشکار شده بود که دوره متوسطه حساس‌ترین دوره تحصیلی است. موقعیت آموزش ابتدایی همگانی در قرن نوزدهم مستحکم شده بود. پیشرفت بیشتر در رشته‌های فنی و حرفه‌ای و همه رشته‌های دیگر آموزش عالی بستگی به سازماندهی مؤثر دوره متوسطه داشت. از این حیث بازنگری در کارکردها و نیز شیوه‌های کمک به توسعه سریع آموزش متوسطه بحث‌انگیزترین وظیفه آموزشگران در کشورهای صنعتی جهان در سالهای نخست قرن نو شد. در کشورهای کم پیشرفته، چه در سطح متوسطه و چه در سطح عالی، حرکت اندکی به چشم می‌خورد.

عضامین آموزش ابتدایی در همه کشورها چنان طراحی شده بود تا شاگردانی مسلط بر اصول اولیه خواندن و نوشتن و ریاضیات، و افرادی با شخصیت اخلاقی، سخت‌کوش و میهن پرست بار آورد. برنامه تحصیلی و توقع شخصیتی، هر دو نسبتاً محدود بود؛ ولی در اوان قرن می‌رفت که بسط یابد. روشهای خشک و محدودی که نمونه آنها در انگلستان نیمه دوم قرن نوزدهم نظام تعیین میزان شهریه برحسب سطح نمرات بود. اندک اندک منسوخ می‌شد و تلقی پرمایه‌تری از کارکرد مدارس ابتدایی به ویژه تحت تأثیر جنبش فروبل پدید می‌آمد.

● در قرن بیستم، با حدوث جهان بینی های تازه،
 با تشدید رقابت میان ملتها، و با رشد جامعه
 تکنولوژیک که سطوح بالاتری از کفایت آموزشی
 را اقتضا می کرد، تدارک موثرتر آموزش به نحوی
 فزاینده مورد توجه مراجع دولتی قرار گرفت. در
 چنین شرایطی لزومت مبرم به وجود اعطای
 مدارک تحصیلی شکلی جدی به خود گرفت.

در آموزش متوسطه، درسهای سنتی ادبیات لاتین و ریاضیات هنوز جایگاه خود را از کف نداده بود اما نیم قرن می شد که در معرض تهدید بودند. برای تعویض دروس قدیم، دروس جدید را باید به اثبات می رسانند که به اندازه آنها قابلیت آموزش فکری و جامعیت لازم برای مشارکت در فرهنگ برخوردارند. تا سال ۱۹۰۰ علوم و زبانهای جدید احقاق حق را آغاز کرده بودند. تاریخ نیز رفته رفته اهمیت می یافت، زیرا اینک منبعی برای آموزش فکری و نیز محملی کارآمد برای احسانات پاک و وطن پرستانه و تعالیم اخلاقی به شمار می آمد.

تا سال ۱۹۰۰ آموزش نوعاً از این نظر پیروی می کرد که وظیفه اصلی معلم این است که کلاس را به خوبی اداره کند؛ و برای این کار او باید بتواند به شاگردانش در یک گروه به طور واضح و به نحوی اسلوبمند و به شکلی جامع درس بدهد؛ و شاگردان باید در آنچه می آموزند و اینکه چگونه می آموزند، تحت راهنمایی معلم قرار داشته باشند؛ و منابع اصلی اطلاعات آنها باید معلم و کتابی باشد که او برگزیده است؛ و آنان باید نظرات و دانشهایی را که برایشان تجویز شده است، با اطاعت و انضباط بپذیرند و تکرار کنند.

در اوایل قرن نوزدهم، «پستالتمسی» و «سپس» (فرویل) بنیادی هم نظری و هم عملی برای اصلاحات آموزشی فراهم آورده بودند که آموزشگران بسیار دیگری، با علایق متنوع خود آن را گسترش دادند. علایق اینان شامل کار عملی و دستی، مطالعه بازی و رشد کودک، تشویق یادگیری خارج از کتاب، تشویق به حل مسئله به جای صرف حفظ کردن، و گسترش طیف موضوعات درسی می شد. از این راهها مدارس و معلمان «بتکر» تدریجاً موفق شدند توقعی را ایجاد کنند که به جانشینان آنها در قرن بیستم امکان می داد گامهای شجاعانه تر و هماهنگ تری برای گسستن از الگوی غالب بردارند.

تغییرات آینده دو منادی داشت: نخست: گرایش به استفاده از آرای منسجم روان شناسی در آموزش که در ربع پایانی قرن نوزدهم پدید آمد. این گرایشها را «هرتبارت»

در اوایل قرن با نظریه ای در زمینه فراگیری و آموزش برپایه تداعی معانی آغاز کرده بود. جانشینان آلمانی او در نیمه دوم قرن آن را بسط دادند و با دقت تمام به آن قابلیت اجرایی بخشیدند. در این میان «وونت» روانشناسی تجربی را مطرح ساخته بود و گروهی از دانشجویانش کم کم شیفته روانشناسی تجربی شده بودند. این گرایشها تا بدان جا پیش رفته بود که در سال ۱۸۸۹ در یک دایره المعارف مشهور، تصریح شد که «روانشناسی، منبع عمده اصول و قوانین تشکیل دهنده علم یا نظریه آموزش و پرورش» است.^[۱] ثانیاً در قرن نوزدهم، دولت در کشورهای غربی، جای کلیسا را به عنوان مرجع اصلی تربیتی - آموزشی گرفته بود. وظیفه اصلی تأمین پول و تسهیلات آموزشی برای آموزش ابتدایی عموم مردم، و تنظیم تناسب میان آموزش متوسطه و آموزش عالی تا سال ۱۹۰۰ رفته رفته به دست مراجع دولتی افتاده بود. هرچند مدارس وابسته به کلیسا در بسیاری از کشورها رونق پیشین خود را تا حدودی داشتند.

همچنان که تغییر نیازهای ملت می توانست ترجمان خود را در تحولات آموزشی جدید بیابد، تغییر تلقیات عمومی نیز به راحتی می توانست در برنامه های درسی منعکس گردد.

در قرن بیستم، با حدوث جهان بینی های تازه، با تشدید رقابت میان ملتها، و با رشد جامعه تکنولوژیک که سطوح بالاتری از کفایت آموزشی را اقتضا می کرد، تدارک موثرتر آموزش به نحوی فزاینده مورد توجه مراجع دولتی قرار گرفت. در چنین شرایطی لزومت مبرم به وجود اعطای مدارک تحصیلی شکلی جدی به خود گرفت.

مدارک تحصیلی ابزاری برای مشاهده سیمای علمی - آموزشی دانش آموختگان و استفاده هرچه کارآمدتر از تخصص و توانمندی ایشان در ارتقای فرآیند آموزشی بود. هرچه آموزش و اقتدار آن در جامعه به نحو حیاتی تری ملاحظه و مشاهده می شد، یقیناً مدارک دانش آموختگی نیز از حیث اجتماعی و کارآمدی افزون تری برخوردار می گردید؛ امری که یقیناً در نظام آموزش سنتی که قائم به تجارب فرد و برخوردار از شیوه ای عمومی بود یا احساس نمی شد و یا اگر هم می شد، تا بدان پایه نبود.

به عنوان مثال در فرانسه «گواهینامه پایان تحصیلات» به مثابه امری مهم برای شناسایی افرادی که بتوانند در مسیر تحولات نوین کشور مصدر خدمات فرهنگی مؤثری شوند، به طور جدی مطرح شد.

از دید «ریبو»^[۲]: «چون فرهنگ سنتی نمی توانست پاسخگوی نیازهای اقتشار بالنده اجتماعی معاصر باشد، علم مرتبه بلندی یافته و نیازمند عنایت بیشتری بود و اوضاع جدید زندگی، افرادی هوشمند، نوآور و اهل عمل می خواست

● رشد آموزش به مثابه یک حرفه اساسا دستاورد قرن بیستم بود. همزمان شدن دو جنبش هر بارتی و مطالعه کودک با یکدیگر در اوان چرخش قرن نوزدهم، مجموعه رشد یابنده‌ای از دانشها را از طریق پژوهش، کار آموزش و آراء مختلف فراهم آورد که با وضع متغیر زمانه مناسبت داشتند. با گسترش بعدی روانشناسی تربیتی و سپس باضافاتی از جامعه شناسی تربیتی این مجموعه رشد پیدا کرد.

ویژگی مرحله دوم این دوره، توسعه مداوم هم در کشورهای پیشرفته و هم در ممالک کم‌پیشرفته، و ارائه برنامه‌هایی متنوع به منظور تنظیم مجدد برنامه درسی مدارس و مراکز آموزش عالی برای سازگاری با تغییرات وسیعی بود که در علم، تکنولوژی و سازمان اجتماعی بر حال وقوع بود.

یقیناً در این دوره مدارک دانش آموختگی محمل کارآیی و ارزش بسیاری بود که به وسیله آن متولیان فرهنگ و آموزش می‌توانستند «شمار و کیفیت حضور» متخصصان را در ساحتهای مختلف توسعه ارزیابی کنند.

- آموزش، در بیشتر طول تاریخ بشر عمدتاً به انتقال سنن فکری و اخلاقی مستقر، انطباق با شرایط جدید و آماده‌سازی جوانان برای گذران زندگی اشتغال داشته است. آموزش قرن بیستم از سنخ دیگری بود؛ گرچه از محافظه‌کاری خود در وفاق با اوضاع نوین کاملاً دست نکشید اما به نحوی فعال کوشید تا از سننهای مستقر بازخواست کند و آنها را مورد پرسش و وسیع قرار دهد. نقادان و بازسازی آموزش، مهمترین مسأله‌ای بود که در قرن گذشته صورت تحقق به خود گرفت.

مراکز آموزش از طریق طرح سازمانی و شیوه‌های آموزشی خود کوشیدند تا به نیازهای عصر جدید پاسخ دهد. هرچند که در جنب سازندگی‌های فراوان خود نقاط ضعفی نیز داشتند. مثلاً آموزش روش علمی و فنون نقد ادبی و تاریخی، تدارک آموزش ابتدایی بسیار متنوع و مدارس متوسطه نسبتاً جامع و گسترش فراوان امکانات آموزشی، همه از تضعیف‌کننده‌های شیوه‌های مستقر زیستن و اندیشیدن بوده‌است. از سوی دیگر پیوندی که میان فعالیت ذهنی و عملی پدید آمد، به زندگی اجتماعی و فرهنگی، بعد تازه‌ای بخشید. پیوندی که میان اهداف سیاسی و مراحل تربیتی ایجاد شد. عامل مهمی در شکل‌گیری انواع مختلف

و محصلان باید به جانب تجزیه و تحلیل ذهنی و غور و تفکر سوق داده شوند» لازم بود آموزش از انحصار افراد و اقشار خاص به در آید و جلوه عمومی و کاربردی‌تری به خود گیرد. بر این اساس اعطای گواهینامه‌های تحصیلی (درجه باشیله) یکی از لوازم شناسایی صحیح افرادی بود که در هرم نوین آموزشی کشور می‌توانستند منشأ اثر باشند.

- آموزش در قرن بیستم سه دوره مشخص را پشت سر گذاشت:

برانگیختگی ۱۹۱۶ - ۱۹۹۰

از دهه ۱۸۹۰ تا زمان جنگ جهانی اول، قیام عمومی در عرصه آموزش، چه در وادی عمل و چه در عرصه نظریه وجود داشت. محرکهایی چون توسعه صنعتی، بلندپروازیهایی اقشار اجتماعی میانه و ملی‌گرایی، شروع به هدایت افکار به سمت لزوم بهره‌برداری گسترده از آموزش برای پیشبرد علایق جدید کردند. از این رو وظایف جدیدی مطرح شد، مواجهه گریه‌های تازه‌ای با امر آموزش به عمل آمد و اعطا و دریافت مدارک دانش آموختگی به مثابه یک ارزش حرمت پیدا کرد.

امیدواری ۱۹۲۵ - ۱۹۱۶

دوره دوم حدوداً در سال ۱۹۱۶ آغاز شد. در همان روزگاری که «جان دیویی» مرامنامه تربیتی کلاسیک خود را بانام دموکراسی و آموزش به رشته تحریر درآورد. این دوره تا سالهای آخر جنگ جهانی دوم ادامه یافت. گرایشهای دوره اول تحکیم شدند، ولی تضاد میان تربیت‌عوام و نخبگان تشدید شد. خوش بینی خاصی که پس از جنگ جهانی اول روییده بود و بازنگری اصولی در مسایل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی که رکود سالهای ۱۹۲۰ را مطرح ساخت، برای آموزشگران حکم یک فراخوان و انگیزه را یافت. زمان امیدواری فرا رسیده بود. در این دوره، آزمونها، بیانی مشخص یافتند، بسیاری اقدامات و تجربه‌های تازه به عمل آمد که رفته رفته منشأ تغییرات بنیادین و گسترده‌ای در اهداف، محتوا و روشهای آموزش شدند و مدرک تحصیلی به عنوان پل ارتباطی آموزش متوسطه و عالی با جامعه مورد عنایت قرار گرفت و کاوشهایی در چند و چون آن به عمل آمد.

آبادانی و گسترش ۱۹۷۵ - ۱۹۴۵

از بعد از جنگ جهانی دوم، در آغاز، یک دوره تجدیدنظر محض وجود داشت. آرای بیان شده در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ مبنای ساختاری نوینی شدند تا به اقتضائات لایتغیر و میرم میانه قرن پاسخ گویند.

زمان برنامه‌ریزی فرا رسیده بود؛ دورانی که مناطق کم‌پیشرفته جهان سریعاً به آگاهی ملی دست یافتند و بر آن شدند تا در مسیر توسعه‌ای همه‌جانبه، از آموزش به عنوان وسیله‌ای برای نیل به وحدت اجتماعی و قدرت اقتصادی استفاده کنند.



می‌شدند. در مؤسسات آموزشی بزرگ معمولاً تأکید بر ثبات و ترفیع بر حسب مدارک تحصیلی بود. توجه آنها به اداره خوب امور روزمره بود؛ و پول یا وقت زیادی نداشتند که صرف نوآوریها کنند.

برخی از جریانهای سیاسی و اجتماعی نیز که بانی تغییرات آموزشی اساسی بودند، از جهاتی، بازدارنده از کار درآمدند. مثلاً ملی‌گرایی که در کشورهای غربی و ممالک مستعمراتی پیشین محرکی قدرتمند بود. زیر سلطه فاشیسم به آموزش، تأکیدی یک سوپیه داد که اصلاحات نوین بخش دیگر را لگدمال کرد.

خواست برابری فرصتها، انگیزه گسترش آموزش شد اما در بسیاری از کشورها در تلاش برای اجتناب از تبعیض به یکنواختی در برنامه‌های درسی انجامید و برای آن که جانب انصاف را در گزینش مربی برای آموزش بیشتر رعایت کند منجر به وابستگی به جزوات، امتحانات تجویز شده و اتخاذ مدرک گردید.

به نظر می‌رسد در طی قرن گذشته سه گرایش بنیادین و مرتبط در خصوص آموزش وجود داشته است:

- ۱- گرایش به سیاسی‌کردن آموزش
 - ۲- کوشش در بهسازی جامعه از راه ارتقاء سطح آموزش
 - ۳- تغییر مسیر فرآیند آموزش از تعلیم و تعلم صرف به سوی پرورش طیف وسیع‌تری از منابع انسانی.
- از جمله اهداف مرحله اول وفاق و همدلی بود: «کابری» در سال ۱۹۰۹ می‌نویسد:

«مدارس بیش از پیش موظف می‌شوند ذهنیت اجتماعی و سیاسی خاصی را القاء کنند که در میان تنوع به وحدت می‌انجامد و به اقدام مشترک برای نگهداری و بهسازی نهادهای مردمی اجتماعی منجر می‌شود^{۱۵}. این وظیفه مدارس - تعهدآفرینی در نسل جوانان در خلال جنگ جهانی اول حدت یافت.

و دیگر عدالت اجتماعی: هدفی که به بهسازی عمومی از منظر ارتقاء آموزش نظر داشت. کارآمدی اجتماعی یکی دیگر از اهداف بارز آموزش بود که در نیمه نخست قرن بیستم مورد بحث فراوان قرار گرفت؛ و آن عبارت بود از سه وجه بسیار مهم: اول اینکه دانش‌آموختگان باید آراء اساسی را در حوزه‌های مختلف فرهنگ و دانش جذب کنند و سازمان مدنی جامعه خود را بشناسند.

دوم اینکه دانش‌آموزان و دانشجویان از آموزش عمومی و تخصصی کافی و انعطاف‌پذیر برخوردار شوند تا تحصیل آنها هرچه بیشتر به مرزهای سودمندی نزدیک و نزدیکتر شود.

سوم اینکه به عنوان یک شهروند خوب به ضعفها و قوت‌های جامعه خود آگاه باشند و پیوسته این آمادگی را

جوامعی بود که نوعاً بر بنیان مردم‌سالاری در قرن بیستم به وجود آمد. و ارتقای عمومی سطح فرهنگی در پی گسترش آموزش، در میان بسیاری از ملل، شناخت تازه‌ای از امکانات انسان پدید آورد و برای رفاه اجتماعی، معیارهای بالاتری را مدنظر قرار داد.

با این همه، چنین هم نبوده است که پیشرفت بدون وقفه صورت گیرد. عوامل بسیاری موجب تأخیر و باعث زحمت بوده است.

آموزش در مدارس، نوعاً ناقص و نامرتب بوده است. می‌توان گفت که اهداف بلندپروازانه را ابزار ناقص به زیرک‌شده است. اصلاحات ارزشمند در بیشتر مواقع، یگانه‌کاری که انجام داده‌اند. از پادافکتدن بوده است؛ به این دلیل که یا آموزگاران مهیای اجرای آنها نبوده‌اند یا مردم آمادگی پذیرش آنها را نداشته‌اند.

ابتکارات در میان کارهای گریزناپذیر روزمره کم شده است. حرفه آموزش همواره به نظم و انضباط لایتغیری گرایش داشته و گرایش لجوجانه بر مدارک تحصیلی نوآوریها و نوجویی‌ها را با دشواری مواجه کرده است. بدین ترتیب گرایش به ایستادگی در برابر چیزهای تازه و ممانعت از تحول، در قرن گذشته، با افزایش فراوان مسؤلیتهای تربیتی تشدید شد. رشد قابل توجه سازمانهای آموزشی با جریانات و نظارت‌های اداری همراه بود که گاه به دلیل وسعت بسیارشان می‌توانستند اصلاحات گسترده‌ای را با سرعت به مرحله اجرا درآورند، اما عموماً از سرعت پیشرفت می‌کاستند و سد راه اصلاحات بنیادین

داشته باشند تا به ارتقاء ضریب بازدهی جامعه یاری رسانند. برای دستیابی به وجه سوم، دانش آموزان و دانشجویان باید کاملاً در موقعیتی قرار گیرند که بتوانند به مثابه یک شهروند تأثیرگذار عمل کنند. بنابراین باید فضا و فرصت کافی برای آماده شدن و خدمت کردن به جامعه موجود باشد. بدین سان نیل به برابر فرصتها مشخصه اصلی این مرحله باشد.

برای رؤیت میزان کارآمدی اجتماعی دانش آموختگان و قرار گرفتن تخصص و اندوخته های علمی ایشان در جایگاه مناسب (به نحوی که به بالاترین و والاترین میانگین بهره‌وری نزدیکتر باشد) اعطای گواهینامه‌ها و دانشنامه‌های مختلف امری ضروری به نظر می‌رسید. چرا که در قالب قراردادی که محمل مفاهمه همگان بودمی توانست کمیت و کیفیت اندوخته‌های دانش آموزان و دانش پژوهان را متجلی سازد و برنامه‌ریزان و طراحان عرصه‌های علمی و فرهنگی را به نحو واقع بینانه‌ای در حسن بهره‌مندی از منابع انسانی یاری بخشند.

- آنچه مسلم است قرن بیستم، قرن اصلاح و بهسازی در آموزش بود. به رغم دوره‌های خشونت و جنگ تمام‌عیار آزمندی و بهره‌کشی بی‌وقفه، بیشتر کشورها راه اصلاح واقعیت‌های اجتماعی فرهنگی خود را در پیش گرفتند. بهسازی دو چهره داشت: ارتقاء سطح رفاه و افزایش تولید اقتصادی. و در این هر دو، آموزش، عامل مهمی بود.

در ابتدای قرن بیستم، مباحث عمدتاً در خصوص اهمیت آموزش حرفه‌ای و اعطای مدارک مقبول به عنوان راهی برای رونق بخشیدن به تولید بود. چندی بعد، آموزش عمومی مورد توجه بیشتر قرار گرفت. و پس از جنگ جهانی دوم، در دوره آموزش برای انطباق با برنامه‌های توسعه اقتصاد ملی انجام گرفت. این جریان هم سیاسی و هم اقتصادی بود و مدارس را به دو صورت دربر می‌گرفت. هم به عنوان شرکت‌کننده در بازآموزی سیاسی و برنامه‌ریزی ملی و هم به عنوان میری و مولد افرادی که حکم واحدهای اقتصادی مناسبی را برای کمک به ارتقاء سطح تولید در کشور پیدا می‌کردند. یکی از مسائلی اصلی دولت‌ها در قرن بیستم ایجاد پیوند میان رفاه اجتماعی و تولید اقتصادی فراوان بود. و آموزش، ساقدوش هر دو سوی این پیوند فرخنده، و اعطای مدارک تحصیلی، آینه‌ای برای مشاهده توانمندی علمی و عملی دانش آموختگان و میزان سهمی که می‌توانستند در ایجاد چنین پیوندی داشته باشند بود. رشد آموزش به مثابه یک حرفه اساساً دستاورد قرن بیستم بود. هم‌زمان شدن دو جنبش هر بارتی و مطالعه کودک با یکدیگر در اوان چرخش قرن نوزدهم، مجموعه رشد یابنده‌ای از دانشها را از طریق پژوهش، کار آموزش و آراء مختلف فراهم آورد که با وضع متغیر زمانه مناسب داشتند. با گسترش بعدی روانشناسی تربیتی و سپس باضافاتی از

جامعه‌شناسی تربیتی این مجموعه رشد پیدا کرد. مطالعه آموزش نیز مانند تحصیل در رشته‌های مهندسی و پزشکی معمولاً در نهادهایی انجام گرفته که کارشان تعلیم و تأمین نفر برای این حرفه بوده است. از این رو نیازهای کار آموزش معمولاً بر کیفیت پژوهش و تفکری که با مطالعه آموزش همراه گذشته اثر داشته است. این از منظر تناسب *proportion*، عملی متقابل بوده است. در حالی که نیازهای حرفه، نظریه پردازان و پژوهشگران را به کلاس درس نزدیک نگهداشته است، اینان خود به آموزگاران یاری داده‌اند که از دستورالعمل‌های سنتی کار آموزش (که معمولاً به پیروی از حرفه‌ای محافظه‌کارانه گرایش دارند) سربرتابند؛ تأثیر کلی نتیجتاً این بوده است که در طول قرن بیستم تغییری بسیار چشمگیر در میزان کفایت و نوع علایق حرفه آموزش رخ دهد.

اعطای گواهینامه به موازات رشد آموزش در قرن بیستم، امری مهم به‌شمار می‌آمد. چنانچه گفته شد از این طریق مدیران اجرایی می‌توانستند کمیت و کیفیت منابع انسانی مورد نیاز خود را به نحو بسیار واقع بینانه‌ای باز شناخته و فراخوانند.

- در دوران جدید، جستجوگری علمی دیگر ابزاری برای ارضاء رغبت‌های باطنی محققان و سیر و سلوک شخص ایشان نبود بلکه وسیله‌ای برای استیلا بر جهان مادی و بهره‌جویی از آن به‌شمار می‌آمد. در این مقام که سنجش میزان سودمندی آموخته‌ها در مسیر ارتقاء ضریب رفاه اجتماعی ملحوظ نظر بود، علی‌القاعده مطالبه مدارک و گواهینامه‌ها، نه خلاف پارسایی و زهد، که عین صواب جلوه‌گر می‌شد. همچنین بدین وسیله محصلان می‌توانستند پلی میان قضای آموزشی و قضای اجرایی بیرون پدید آورند و به نوعی رابطه‌سازی واقع‌نگرانه دست یابند.

علی‌رغم آنکه محافل علمی قرن بیستم اروپا که غایت آموزش را در خود آن می‌جستند و برخوردار شدن آموزشی را قی‌نفسه ارزش می‌دانستند، اگر محاضر و مراکز آموزش علمی زمان، مدرک تحصیلی را نماد اکتساب دانش و ابزاری برای شناسایی نحوه حضور مؤثرانه در عرصه نیازمندی‌های گوناگون جامعه‌ای رشید برمی‌شماردند.

I. LINESCO, Statistical

- gearbook, ۱۹۷۰, Table ۱-۳, and ۱۹۷۰, Table ۱-۴
- ۱۹۲۰, university of wisconsin, Madison, ۱۹۶۹, P. ۱۷۵
E.A. krug, the shaping of the American Highschool ۱۸۰۰
National Education Association, ۱۸۹۷, P. ۵۳, quoted in
best education for the Masses presidential address,
R. skiner, State superintendent in New qork, the
.P. Charles
of education, sonnenschein, london, ۱۸۸۹, P. ۳۹
.۳. A.E. fletcher, (ed) sonnenschein, s c P/clopaedia
in the twentieth centliry world, W.F. connell
.۴. A History of education
in the twentieth century world, w.f.connell
۵. A History of education